

## اختلاف و گونه‌گونگی، مبنای معرفت (جنسیت و قومیت - معرفت و اخلاق)

غلامرضا فدائی

استاد دانشگاه تهران

ghfadaie@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۰۸

### چکیده

**هدف:** هدف این مقاله تبیین مبنای معرفت از دیدگاه قرآن با توجه به ویژگی‌های مورد نظر در دو دیدگاه مدرن و پست‌مدرن است.

**روش:** این پژوهش به روش سندی انجام شده و رهیافتی انتقادی در بررسی متون اتخاذ کرده است.  
**یافته‌ها:** با توجه به چالش‌های اثبات‌گرایی از جمله تجربه‌گرایی صرف، عدم توجه به جنسیت، نادیده گرفتن مباحث فرهنگی و تاریخی و عدم توجه به اخلاق و ارزش‌های آن و نقش پژوهشگر، آموزه‌های روشن قرآن برای کشف و تبیین واقعیت و حقیقت برای رسیدن به معرفت بسیار روشنگر است. این مقاله مدعی است که خدا که خود به بشر دستور کسب معرفت و درک حقیقت داده، راه و روش آن را هم بیان فرموده است.

**اصالت/ارزش:** اصالت این مقاله در اتخاذ رهیافت‌های روشی در تحقیق از قرآن است. با توجه به این رهیافت، آنچه از مشاهدات دریافت می‌شود مربوط به عالم ثبوت است که پیش‌فرض هر تحقیقی است و نیاز به اثبات ندارد. همچنین، تفاوت‌ها و گونه‌گونگی‌هایی که خداوند در طبیعت و بین اقوام و افراد و قرار داده است، مبنای شناخت بوده و بدون آن کسب معرفت ناممکن است.

**کلیدواژه‌ها:** اثبات‌گرایی، پست‌مدرنیسم، قرآن، روش، تحقیق، رویکرد تحقیق.

Research on Information Science and Public Libraries; The Quarterly Journal of Iran Public Libraries Foundation; Vol. 22, No.4; Successive No. 87; winter 2017; Pp. 517-537; Indexed in ISC, SID & MagIran.

تحقیقات اطلاع‌رسانی و کتابخانه‌های عمومی؛ فصلنامه علمی-پژوهشی؛ دوره ۲۲، شماره ۴، پیاپی ۸۷، زمستان ۱۳۹۵ ص ۵۱۷-۵۳۷ نمایه‌شده در ISC، SID و MagIran

## مقدمه

دغدغه اصلی بشر در همه زمان‌ها مسئله دانستن و فهمیدن بوده است. اما گوئی به نوعی این مسئله در دنیای معاصر بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. همه نحله‌ها داعیه درک درست از فهم دارند و هر یک به مقتضیات حال و مقال سعی در ارائه نظریه‌ای جدید در فهم نموده‌اند؛ اما در بسیاری از موارد نه تنها به توفیق دست نیافته‌اند بلکه به نوعی اغتشاش و سردرگمی هم کمک کرده‌اند. پدید آمدن رویکرد‌های گوناگون و به ویژه پس از دکارت، همگی مبین تلاش بشر برای کسب معرفت و چگونگی تبیین آن است. هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی دو مقوله مطرح در جهان امروز است (فدائی، ۱۳۹۵). مطالب زیر که از قول پل ریکور<sup>۱</sup> نقل شده جالب توجه است. او در ابتدای مقاله «هرمنوتیک، احیای معنا و یا کاهش توهم» ضمن گلایه از اینکه قاعده و قانونی برای شرح و تفسیر و راهنمای عملی برای فهم وجود ندارد در مورد نظریه‌های موجود به دو گروه اشاره می‌کند (ریکور، ۱۳۷۳، ۶؛ نقل در حاجی‌حیدری و ملاعباسی، ۱۳۸۹-۱۳۹۰، ۶۴-۶۷):

گروه اول که آن‌ها را «هرمنوتیک احیای معنا» می‌نامند به امر مقدس اشاره می‌کنند که به نوعی اشاره به معنویت، دین و گفتگوی میان آدمیان دارد. اما هنگام توضیح دسته دوم یعنی «هرمنوتیک شبهه» به سه گروه از نظریات که «سه قطب مخالف» در دنیای مدرن محسوب می‌شوند و در مجموع مهمترین پایه‌های جهان جدید در اندیشه را ساخته‌اند یعنی فروید، مارکس و نیچه اشاره و آن‌ها را با یکدیگر مقایسه می‌کند. او می‌پرسد چگونه این سه استاد بزرگ را که به نظر می‌رسد همواره در حال نفی یکدیگرند می‌توان در یکجا جای داد. سپس پاسخ می‌دهد، نقطه اشتراک این سه نظریه‌پرداز در ضدیت مشترکشان با «پدیدارشناسی امر مقدس» که همان دید ارسطویی «کشف معنا» است نهفته است.

حاجی‌حیدری و ملاعباسی (۱۳۸۹-۱۳۹۰، ۶۵) چنین ادامه می‌دهند:

با عنوانی منفی، می‌توان آن را حقیقت به منزله دروغ گفتن نامید. ریکور معتقد است این هر سه به آگاهی شک می‌کنند و مصمم‌اند تا «کل آگاهی» را آگاهی کاذب بدانند. بنابراین، هریک از آن‌ها درصدد شکستن این آگاهی کاذب برمی‌آیند. فروید

1. Ricoeur

در پی رسیدن به آگاهی به «ناخودآگاه» متوسل می‌شود؛ نیچه، آگاهی کاذب را در ارزش‌های فرهنگی می‌یابد و کوشش می‌کند تا با «اراده معطوف به قدرت» آن‌ها را رمزگشایی کند و تهی بودنشان را نشان دهد. مارکس «ایدئولوژی» را جایگاه این آگاهی کاذب می‌داند که تاریخ اقتصادی و اجتماعی و سازه‌های طبقاتی آن را برخواهند انداخت. اما نکته‌ای که با شرح مقاله ریکور در پی آن هستیم آن است که نیچه، فروید و مارکس که بسیاری آن‌ها را بنیان مدرنسم دانسته‌اند از خلال فلسفه روانشناسی و جامعه‌شناسی خود، دوره بحران آگاهی و عقلانیت غربی را نشان داده و ناستواری عقلی را که متفکران به آن توسل جسته‌اند، آفتابی کرده‌اند.

### محورهای معرفت‌شناسی مدرن

با آنکه درباره معرفت‌شناسی مدرن بحث‌ها شده است و نظریه‌های انتقادی خود مبین آن است (شرت، ۱۳۹۰؛ تریدینیک، ۱۳۹۵) در این مقاله به چند محور مهم معرفت‌شناسی مدرن که پایه آگاهی و عقلانیت جمع‌کثیری در غرب تلقی می‌شود اشاره، و آنگاه بیان می‌شود که قرآن به‌عنوان کتابی معرفت‌بنیان رهیافتی روشنگر دارد. این محورها عبارتند از:

#### الف) تأکید صرف بر مشاهده تجربی

آنچه نحله‌های گوناگون پست‌مدرن را به یکدیگر پیوند می‌دهد مخالفت و یا دست کم نقد اثبات‌گرایی است؛ زیرا اثبات‌گرایی تحقیق و معرفت و فهم انسانی را در چارچوب تنگ مسائل مادی و آمار و ریاضی می‌داند و لذا انسان را به‌عنوان مجموعه‌ای متشکل از ماده و معنا، یا جسم و روح نادیده می‌گیرد. نحله‌های ضداثبات‌گرایی به جای به کار بردن روش خشک کمی، تنوع در روش و انتخاب راهبردهای گوناگون را برای تحقیق مدنظر خود قرار داده‌اند و به نظر و عمل هر دو توجه دارند. محمدپور (۱۳۹۰، ۵۹) می‌نویسد:

پراکسیس<sup>۱</sup> شیوه‌ای است برای ارزیابی تبیین در علوم اجتماعی انتقادی که در آن تبیین‌های نظری در سطح عملی و واقعی زندگی آزمون می‌شوند و سپس با توجه به نتایج عملی مورد ارزیابی قرار می‌گیرند... پراکسیس معیاری است که بر اساس آن تبیین‌های نظری در بستر زندگی روزمره واقعی قرار می‌گیرند و نتایج به دست آمده برای تهذیب و

1. Praxis

تأیید آن تبیین‌ها به کار می‌روند. اگر تبیین‌های مذکور به درک از جهان خود و نیز رهایی و دگرگونی اجتماعی منتهی شوند، تبیین‌های درست و راستین ارزیابی می‌شوند. رورتی<sup>۱</sup> (۱۳۸۹، ۲۵۸) وقتی نظرات سلارز<sup>۲</sup> و کواین<sup>۳</sup> را توضیح می‌دهد چنین نتیجه می‌گیرد که:

کار این دو فیلسوف به ما امکان می‌دهد تا سرانجام پس از سال‌ها، خلطی را که درک میان تبیین و توجیه مرتکب شده بودند آشکار سازیم و نشان دهیم که چرا تعیین ماهیت معرفت در بهترین حالت می‌تواند توصیفی از رفتار انسانی باشد.

یورلاند (نقل در فدائی، ۱۳۹۴، ۹۸) هم می‌گوید:

در تجربه‌گرایی و اثبات‌گرایی ایده‌آل‌های روش‌شناختی با به‌دست آوردن واقعیت مرتبط است ... این نظر بر پایه‌ی این فرض است که مشاهدات و یا توصیف مشاهدات خنثی هستند و تحت تأثیر دانش، عقاید، جنسیت و فرهنگ محقق نیستند. همچنین متکی بر نظریه‌ی مشخص‌شناختی است که بر طبق آن ادراک به عنوان یک قرائت خنثی تلقی می‌شود و مفاهیم برجسب‌هایی هستند که با تصاویر دریافتی همراه‌اند.

(ب) عدم توجه به جنسیت:

تساوی زن و مرد در حوزه‌ی معرفت و معرفت‌شناسی از مسائلی است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. تاریخ عموماً تاریخ مذکر است و زنان در فرازهای تاریخ تحت زور و سلطه بوده‌اند. در جهان امروز، به اعتقاد عده‌ای، زنان توانسته‌اند قدری خود را از جهاتی بازیابند. از این رو به اصطلاح به احقاق حقوق خود پرداخته و از مظالم مردان گله کرده‌اند. از جمله این موارد، مسائل معرفتی است که زنان معتقدند این مسائل بیشتر تحت نفوذ مردان بوده است. زنان می‌گویند که چون آنها جهانی اصولاً متمایز از مردان دارند چطور می‌توان یافته‌های مردان را پذیرفت؛ چه بسا دیدگاه آنان با زنان فرق کند که البته از جهاتی فرق هم دارد. نظریه‌ی فمینیسم بر این باور است «که رویکرد اثباتی نقش زنان را در نظریه‌پردازی و برنامه‌های پژوهشی، علیرغم سهم چشمگیر آنان نادیده گرفته است» (محمدپور، ۱۳۹۰، ۴۷). یکی از مواردی که اخلاق در آن به شدت مطرح است نحله‌ی فمینیسم است. فمینیست‌ها معتقدند که آنچه تاکنون بوده است بر

1. Rorty      2. Sellars      3. Qwine

وفق آراء و نظرات و خُلقیات مردانه صورت گرفته و در این مورد ظلم فاحشی در حق نیمی از انسان‌ها به وقوع پیوسته است. به قول محمدپور (۱۳۹۰، ۶۷):

پارادایم فمینیسم مانند سایر پارادایم‌های رقیب، اخلاق را امری کاملاً ذاتی در تحقیق دانسته و بر موقعیت‌یابی جنسیتی، ارزش‌ها و اخلاق برابرگرا و تساوی طلب تأکید دارد. در این پارادایم موضع محقق، موضع یک روشن‌فکر رهایی‌بخش و افشاگر است...

محمدپور (۱۳۹۰، ۴۵-۴۴) اضافه می‌کند:

فمینیست‌ها بر این باورند که اثبات‌گرایی از نظر معرفت‌شناختی دارای کوری جنسیتی است. گرچه زنان از ابتدای دوره روشنگری تاکنون در تولید معرفت سهم عمده‌ای داشته‌اند با این وجود مشارکت آنها نادیده گرفته شده و یا در بهترین شرایط کم‌ارزش تلقی شده است... پارادایم فمینیسم عواطف و احساسات را از نتایج عمده تولید دانش می‌داند در حالی که رویکرد اثباتی آن را به نفع توهم فراغت ارزشی و شعار عینیت‌گرایی خاص خود در نظر نمی‌گیرد.

### ج) عدم توجه به جنبه‌های فرهنگی و تاریخی

کیفیت از جمله توجه به پراگماتیسم و فرهنگ عامه از مواردی است که اثبات‌گرایان به آن سخت بی‌اعتنا هستند. در حالی که کیفیت، محور تحقیقات پست‌مدرن است. توجه به روش کیفی از اهمیت ویژه برخوردار است و نقطه بارز تحقیقات ضداثبات‌گرایی است. اگرچه کم و کیف دو سر یک طیف‌اند (فدائی، ۱۳۹۴) و این هر دو به نوعی با هم عجین‌اند اما ویژگی پارادایم‌های جدید حاکم، توجه به جنبه‌های کیفی و گریز از روش‌های کمی است. روش‌های عمده تحقیق در پارادایم‌های انتقادی همچون روش‌های تاریخی، تاریخی - تطبیقی، مردم‌نگاری انتقادی، نقد ادبی، و روش‌های تأویلی انتقادی می‌توانند از روش کمی هم استفاده کنند به شرط آنکه مواضع انتقادی خود را همواره در مدنظر داشته باشند (گرکو<sup>۱</sup> و همکاران، ۱۹۹۹، ۶۱؛ نقل در محمدپور، ۱۳۹۰). یکی از این نحله‌ها پراگماتیسم است:

پراگماتیسم استفاده از هر دو روش تحقیق کمی و کیفی را در یک مطالعه همزمان با یک برنامه تحقیقی چند مرحله‌ای توصیه می‌کند. این رویکرد ناسازگاری را رد می‌کند

1 Greco

و بر همگرایی و تلفیق پارادایمی اصرار دارد. روش پیشنهادی این پارادایم را تحقیق با روش‌های ترکیبی می‌خوانند (محمدپور، ۱۳۹۰، ۷۲).

و نیز پراگماتیسم به التقاط‌گرایی و کثرت‌گرایی قائل است و به‌طور مثال در این دیدگاه، نظریه‌ها و رویکردهای متفاوت و گاه متضاد می‌توانند مفید باشند. شرت<sup>۱</sup> (۱۳۹۰، ۸۰-۸۱) می‌گوید:

هرمنوتیک فلسفی در اروپای قاره‌ای رشد کرد. حتی می‌توان گفت که هرمنوتیک فلسفی تقریباً همزمان با روشنگری آغاز شد و طی دوران رمانتیسم تا قرن بیستم و بعد از آن رشد کرد. چهره‌های اصلی هرمنوتیک فلسفی در عصر روشنگری وولف<sup>۲</sup> و کلادنیوس<sup>۳</sup> بودند. طی عصر رمانتیک نیز شلایرماخر<sup>۴</sup>، فَن‌هامبولت<sup>۵</sup>، درویزن<sup>۶</sup> و دیلتای<sup>۷</sup> پرچم‌دار آن بودند. بعدها پدیدارشناسی و اگزیستانسیالیسم با چهره‌هایی همچون ریکور<sup>۸</sup> و دریدا وارد مرحله جدیدی شدند. البته هابرماس<sup>۹</sup> نیز با طرح بحث‌هایی اثرگذار این موضوع را پی گرفته است.

آنچه در اغلب پارادایم‌های رقیب اثبات‌گرایی مشاهده می‌شود، توجه به ویژگی‌های درونی، عاطفی و معنوی مورد تحقیق و آزمودنی‌هاست. رفتار اجتماعی انسان و واکنش‌های او و ناگفته‌ها و ناپیداها معنای مهمی برای تحقیق‌اند. هر پدیده تحقیق در این منطقی‌ها برخورد فرد به مسائل درونی، ویژگی‌های فردی و یا قومی، بررسی‌های موردی و توجه به عمق اختلاف در سطح گسترده هستند (سجادیه و باقری، ۱۳۹۱، ۹۲).

علوم اجتماعی و رفتاری، محققان اجتماعی را با دامنه گوناگونی از انتخاب روبرو کرده است. همه آنها، گرچه تفاوت اندکی در این زمینه با هم دارند، در چارچوب روش تحقیق کیفی عمل می‌کنند. توجه به کل و کل‌گرایی جلوه دیگری از مبارزه با اثبات‌گرایی است. بسیاری از تحقیقات کیف‌گرا به کلی و کل عطف نگاه دارند. درحالی‌که اثبات‌گرایی مبنای تحقیقات خود را بر جزء و جزءنگری قرار داده است. در واقع یکی از ویژگی‌های بارز این مکاتب در قبال پارادایم اثبات‌گرایی توجه به چندروشی به جای یک روش است. در تعبیر دیگری می‌توان گفت که (مالپاس، ۱۳۸۸، ۹۱):

1. Sherratt	2. Wolff	3. Chladenius
4. Schleiermacher	5. Humboldt	6. Droysen
7. Dilthey	8. Ricoeur	9. Habermas

زبان علم اثباتی تنها یک نوع بازی زبانی است که در کنار بازی‌های زبانی محتمل و ممکن دیگر قرار دارد. از نظر لیوتار زبان اثباتی باعث انسداد معرفت‌شناختی سایر بازی‌های زبانی شده است. او به عبارت توجه می‌کند و می‌گوید: «عبارت ممکن است قطعه‌ای گفتار یا نوشتار باشد، اما می‌تواند یک جیغ، نعره یک حیوان یا شکل، که یک گربه با دُمش نشان می‌دهد هم باشد. لیوتار استدلال می‌کند که حتی سکوت هم یک عبارت می‌سازد.

بی‌توجهی به دانش عامه و فرهنگ یکی دیگر از ایرادات وارده بر اثبات‌گرایی است. رویکرد اثبات‌گرایی، علم را به تجربه و آن هم توسط متخصصان محدود می‌کند و برای دانش عامه ارزشی قائل نیست. رشاد (۱۳۸۹؛ ۱۳۹۰) می‌گوید: آنها در بسیاری از موارد فرهنگ عامه را غیرعلم می‌دانند؛ گویی آنچه در تداول عامه وجود دارد علم نیست. به اعتقاد آنها، این همه اطلاعاتی که مردم رد و بدل می‌کنند و در بسیاری از موارد بُن‌مایه همه اطلاعات دیگر همین گفت و گوی عامه و مردم‌نهاد است، چیزی نیست و فاقد هرگونه ارزش علمی است.

رشاد (۱۳۸۹-۱۳۹۰، ۳۴) اضافه می‌کند: «متأسفانه چنین روشی توسط محققان ما هم دنبال می‌شود. آنجا که فرهنگ عمومی را مجموعه تمایلات، و فرهنگ نظری را مجموعه اطلاعات و مفاهیم اجتماعی می‌دانند». درحالی‌که نظر عمومی اغلب متفکران پست‌مدرن برخلاف آن است. این گروه از متفکران فرهنگ عمومی را منبع معرفت می‌دانند:

گیدنز<sup>۱</sup> با رویکردی برساخت‌گرا به دو مفهوم اساسی عادی شدن و منطبقه‌ای شدن اشاره می‌کند که هر کدام از آنها در تولید چیزی که وی آنرا ذخیره موقتی و دانش عملی می‌خواند و به نوبه خود به خلق نظام‌های مشترک معنایی و پیش‌بینی‌پذیری رفتار انسان‌ها منتهی می‌گردد سهم دارند (گیدنز، ۱۹۸۴؛ نقل در محمدپور، ۱۳۹۰، ۵۴).

در نحله‌های پست‌مدرن و پارادایم‌های انتقادی پیش‌فهم‌ها بسیار مهم هستند. از آنجا که تحقیق با این رویکردها متضمن مسائل پیش‌داشته‌های فرهنگی و تاریخی است؛ لذا از نظر آنان پیش‌فهم‌ها قبل از تحقیق اهمیت فراوان دارند. اینکه فرد محقق از کدام جنسیت، از کدام فرهنگ و ملتی است می‌تواند بر تحقیق اثرگذار باشد. به قول محمد شبستری (۱۳۸۱، ۲۲):

1. Giddens

فهمیدن با سؤال کردن آغاز می‌شود. سؤال کردن بدون پیش‌داشته ممکن نیست. کسی که می‌خواهد شیء را بفهمد در واقع چیزی را جستجو می‌کند و گم‌شده‌ای دارد. کسی که جستجو می‌کند باید بداند درباره چه سؤال می‌کند. اگر پیش‌داشته‌ای درباره سؤال موجود نباشد سؤال نه معنا پیدا می‌کند و نه وجود. پرسشگر تنها وقتی می‌تواند سؤال خود را مطرح کند که نظریه زبانی معینی را پذیرفته و درباره آن پیش‌داشته یا پیش‌فهمی داشته باشد. پرسشگر باید سؤال خود را با معنا بداند ... علاوه بر این‌ها سؤال‌کننده باید بداند از چه خاستگاه دانشی سؤال را مطرح می‌کند.

به تعبیر دیگر محمدپور (۱۳۹۰، ۵۶) به نقل از هسس - بایبر و لوی<sup>۱</sup> (۲۰۰۴) و گوبا و لینکلن<sup>۲</sup> (۲۰۰۵) می‌گوید:

هستی‌شناسی پارادایم انتقادی مبتنی بر واقع‌گرایی تاریخی است. به این ترتیب که تصور می‌شود واقعیت‌های موجود قابل درک است، اما در خلال زمان تحت تأثیر عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، قومی و جنسیتی شکل گرفته‌اند. این واقعیت‌ها در قالب مجموعه‌ای از ساختارهایی که هم‌اکنون به شکل «واقعی» درآمده‌اند یعنی واقعیت‌های طبیعی و غیر قابل تغییر متبلور شده‌اند.

شیرت (۱۳۹۰، ۲۴۸-۲۴۹) پس از توصیف نظریه انتقادی و خاستگاه آن می‌گوید:

در یک جمله می‌توان گفت که هرمنوتیک به مسئله تأویل می‌پردازد و تبارشناسی نیز نوعی تحلیل تاریخی ارائه می‌کند. نظریه انتقادی همانطور که از نامش برمی‌آید، نوعی درک و فهم انتقادی در اختیارمان قرار می‌دهد. این فهم انتقادی را می‌توان در حوزه‌های گوناگون فرهنگ غرب به کار گرفت. اول اینکه نظریه انتقادی در حوزه شناخت فرهنگ است. این دیدگاه ربط و ثقی با هر گونه مطالعه رشته‌های دانشگاهی - علوم تجربی، هجوم علوم طبیعی به علوم انسانی، پوزیتیویسم، شکل‌های تحلیل تاریخی و تأملات فلسفی - تعلیم و تربیت و البته ایدئولوژی دارد ...

به عبارت روشن‌تر، در تحقیقات اجتماعی، متفکران به دنبال اصلاح وضع موجوداند. از آنجا که نظام ظالمانه با اتکا بر قدرت، به برهم زدن تعادل اجتماعی دست می‌زنند محقق می‌خواهد با کشف پیش‌داشته‌ها و پیش‌فهم‌ها به کشف چرایی‌ها بپردازد. بنابراین ظلم‌ستیزی یکی

1. Hesse-Biber & Leavy

2. Guba & Lincoln



از محورهای تحقیقات جاری در عصر حاضر است. محقق باید به هوش باشد که چه بسا دانش و انتظارات او، وقتی چیزی را می‌بیند، عملاً بر دیدن او تأثیر می‌گذارد (حقی، ۱۳۸۷، ۱۶).

#### د) عدم توجه به ارزش و اخلاق و خنثی دیدن نقش پژوهشگر

اخلاق به این معنا است که محقق پست‌مدرن به‌جای پرهیز از همدلی و توجه به حل مشکل، در اینجا همدلانه و دلسوزانه در پی کشف مسئله است. او نمی‌تواند همچون تحقیق‌های کمیّت‌محور نسبت به مسائل بی تفاوت باشد. او برای گفتگو خود را آماده می‌کند و بدیهی است که گفتگو جز در سایه ارتقاء فضائل انسانی امکان‌پذیر نیست. به قول محمدپور (۱۳۹۰، ۶۱):

اخلاق در پارادایم انتقادی مشخصه کاملاً ذاتی تحقیق است و طرح کاملی از ارزش‌ها و موقعیت‌های تاریخی در فرایند تحقیق را مدنظر قرار می‌دهد. یک قاعده اخلاقی در این پارادایم آن است که محقق فردی است با روحیه همدلانه و دلسوز و نه انسانی ریاکار.

رابینز<sup>۱</sup> (۱۹۶۶) برای توجیه و تبیین نظریه خود در باب تعلیم و تربیت و نیز در نظریه اخلاق خود به تبعیت از کانت، استدلال استعلائی را به خدمت می‌گیرد. وی معتقد است که وقتی آنان به طور جدی با این سؤال مواجه می‌شوند که چه باید کرد امور خاصی را فرض می‌کنند. همین‌طور است برای فردی که به‌طور جدی سؤال می‌کند که حقیقت چیست؟ او مسلم می‌گیرد که حقیقت و همه لوازم نیل به حقیقت برای وی مهم بوده و از ارزش برخوردار هستند. پس قضایای علمی و حقیقی محصول تلاش بی‌طرفانه صرف نیستند. در دل هر فعالیت دانشی یک انگیزه ارزشی مستتر است (صفائی‌مقدم، ۱۳۸۹-۱۳۹۰، ۱۰۴).

مک‌این‌تایر<sup>۲</sup> که در حوزه اخلاق نظرات قابل توجهی دارد معتقد است که مدرنیته حاصل جدایی اخلاق از علم است. او می‌گوید عاطفه‌گرایی یک مفهوم کانونی در این زمینه است و از این رو «هست»ها از «باید»ها جدا شده است. به قول حاجی‌حیدری و ملاعباسی (۱۳۸۹-۱۳۹۰، ۶۸-۶۹):

علت از میان رفتن امکان گفتگوهای عقلانی در فرهنگ مدرنیته را عاطفه‌گرایی، چه در حوزه نظری و چه در حوزه عملی، می‌دانند و برای ایجاد دوباره امکان گفتگوی عقلانی می‌کوشند تا نظریه عامی از فضائل را به‌رووراند.

1. Robins

2. Macintyre

یکی از ویژگی‌های نحله‌های ضد اثبات‌گرایی، توجه به نسبت است و اینکه همه چیز در همه جا ممکن است درست باشد. به عنوان مثال یکی از پیش‌فرض‌های تبارشناسی فوکو، اعتقاد به هویت‌های متکثر است. از نظر او هویت و اصل وجود ندارند و لذا باید از ضرورت‌های تاریخی جدا شد (سجادیه و باقری، ۱۳۹۱، ۹۵). استدلال نسبی بودن از آنجا ناشی می‌شود که چون واقعیت تابعی از درک انسان‌هاست و انسان‌ها درک خود را در قالب زمان و با زبان مطرح می‌کنند لذا این واقعیت‌ها تابعی از خود انسان‌ها خواهد بود:

از نظر نظریه‌پردازان این نحله‌ها، کل فرایند درک جهان اجتماعی مبنی بر بازنمایی زبانی است. از آنجا که زبان در موقعیت‌ها و بسترهای تعریف شده و نسبی ریشه دارد، هیچ درک مطلق از واقعیت‌ها با جهان اجتماعی، آنگونه که در رویکرد اثباتی است وجود ندارد. به این علت که زبانی که برساخته اجتماعی نسبی است، عمارت معرفتی مبتنی بر آن نیز دارای همان ویژگی خواهد بود (الیوت و رای، ۲۰۰۱ نقل در محمدپور، ۱۳۹۰، ۴۵).

از نظر اثبات‌گرایان، پدیده‌ها و نیز معرفت فاقد ارزش است. ارزش و توصیف از هم جدایند. به تعبیر دیگر همانگونه که هیوم می‌گفت: «است»ها با «باید»ها متفاوت‌اند و به هم کار ندارند. در حالی که در دیدگاه پست‌مدرن و مبتنی بر نحله‌های اجتماعی - انسانی ارزش با واقعیت همراه است. به قول محمدپور (۱۳۹۰):

درست همان‌طور که نظریه‌ها و واقعیت‌ها از هم جدا نیستند می‌توان گفت که نظریه‌ها نیز خودشان عبارت‌ها و گزاره‌های ارزشی هستند. نظریه‌های انسانی که مدعی شناخت پدیده‌ها هستند عملاً گزاره‌های بی‌ارزشی هستند که پیش‌فرض‌های حاصل و از پیش تعیین شده‌ای دارند (محمدپور، ۱۳۹۰، ۴۴) ... ارزش‌های ذاتی بخش لاینفک زندگی اجتماعی هستند. ارزش‌های هیچ گروهی اشتباه نیستند بلکه تنها متفاوتند. ارزش‌های اجتماعی بخش جدایی‌ناپذیر تحقیق هستند. تحقیق کیفی از این نظر الزاماً سیاسی و جانبدارانه است (محمدپور، ۱۳۹۰، ۴۹).

فوکو نیز با طرح مفهوم قدرت به عنوان یکی از عناصر زیرساز واقعیت به نوعی بر ارزش تأکید می‌کند. او معتقد است که با تبیین رابطه قدرت و واقعیت مشهود، نیمه پنهان واقعیت آشکار می‌شود (سجادیه و باقری، ۱۳۹۱، ۸۶).

## افراط یا تفریط

از مجموع مطالبی که گفته شد غرض بیان این مطلب است که بشر در طول تاریخ چند هزارساله خود هرگاه افراط یا تفریط کرده است سرانجام پس از طی سالیان دراز و طی مراحل پر پیچ و خم دوباره به نکاتی توجه کرده که یا آن افراط و تفریط را تعدیل کرده و یا به مسیر دیگری افتاده است که صرفاً نارسایی وضعیت قبلی را نشان داده است. این فراز و نشیب‌ها حکایت از وضعیتی برای درک حقیقت و کشف واقعیت دارد. انسان موجودی است آگاه و آگاهی‌طلب و علاقه‌مند به معنا و معنویت. آنچه در این مقاله می‌آید این است که فهم و فهمیدن ضرورتی انکارناپذیر برای انسان در همه تاریخ زندگی او بوده است. انسان آفریده شده است تا در سایه تعلیم، خود به فهم دانسته‌هایش بکوشد تا بتواند بر اساس آن، راه درست زندگی را انتخاب و مدیریت کند. از آنجا که محور بحث همه انبیای الهی به دستور خدا فهم و درک انسان بوده است لذا آنها بیش از هر کس دیگر به این امر مهم اهتمام داشته‌اند. آموزه‌های انبیای الهی چیزی جز بیداری و آگاهانیدن بشر نبوده است.

مکاتب الهی غیرمخرف و به ویژه مکتب اسلام و در رأس آن متن قرآن حاوی مطالب فراوان معرفت‌شناسی است: غیرمخرف از این جهت گفته شد که بین مبانی معرفت‌شناسی یهود، مسیحیت و اسلام تفاوت فاحشی وجود دارد که اگر به آن دقت نشود مسیر تحقیق را عوض می‌کند (فضائلی، ۱۳۸۹-۱۳۹۰، ۲۳). توضیح اینکه معرفت در اسلام اصل و اساس است و به آنکه سفارش مؤکد شده در حالی که مسیحیت آن را دور از دسترس عقلانی می‌داند و از خوض و غور در آن مردم را بر حذر داشته و ایمان را صرفاً از طریق شوق و شورمندی ممکن می‌داند (ملکیان، ۱۳۸۱). به تعبیری دیگر می‌توان گفت قرآن کتاب معرفت است و لذا طریقه کسب معرفت انسان را به خوبی بازنمایانده است. نویسنده این مقاله برآن است تا اشاره‌وار بیان کند که علیرغم همه تلاش‌های بشر در طول تاریخ برای بیان چستی معرفت و تبیین سازوکار شناخت انسان، قرآن به سادگی بسیاری از مفاهیم واقعی را تصریح و یا به آن اشاره کرده است. اشاراتی که در ذیل می‌آید اگر چه استنباط فردی است ولی می‌تواند سرآغازی برای تحقیق بیشتر توسط متفکران باشد تا نظریه، روش و یا روش‌شناسی معرفت را تکمیل نمایند. از آنجا که قرآن انسان را موجودی متفاوت از سایر موجودات می‌داند و آن را خلقی دیگر معرفی می‌کند

(قرآن، مؤمنون، ۱۴) و او را بر سایر موجودات شرافت و برتری داده و تاج کرامت را بر سر وی نهاده (قرآن، اسراء، ۷۰) و او را خلیفه و جانشین خود خوانده است (قرآن، بقره، ۳۰) لذا راه برخورد با واقعیات را هم به وی نشان داده است. قرآن برای ادراک بشر راه افراط و تفریط را نمی‌پیماید، بحران در فهم ایجاد نمی‌کند و آن را به ساده‌ترین شکل به همه می‌فهماند، به اخلاق و ارزش‌ها عنایت می‌کند، در پژوهش‌ها به کم و کیف هر دو نظر دارد، واقعیات زندگی را آن طور که هست نشان می‌دهد، هست و هستی را بی‌نیاز از اثبات می‌داند، در ظاهر زندگی متوقف نمی‌شود، گونه‌گونی و اختلاف را اساس معرفت تلقی می‌کند، هر چند برای عالمان اهمیت ویژه قائل است ولی توده و عامه مردم را هم نادیده نمی‌گیرد، جنسیت و قومیت را مدنظر قرار می‌دهد و برای همه ارزش یکسان قائل است، بشر را مأمور می‌کند تا از درون واقعیات و آموخته‌ها به معرفت و معنویات توجه کند و از عبادت (کوشش و تلاش) به معرفت راه یابد، ارزش‌مداری معرفت را به همراه بی‌نظری با حفظ کرامت انسانی که اصلی خدشه‌ناپذیر بر مبنای تقوای الهی است از ویژگی‌های این رویکرد معرفت‌شناختی می‌داند، مرز بین مطلقیت و نسبییت را مشخص می‌کند و گوئی به گونه‌ای بین اثبات‌گرایی و تفسیر‌گرایی جمع می‌نماید و اینک تفصیل مطلب: قرآن در آیه ۸ سوره حجرات چنین می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»

ترجمه: ای مردم ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را شعبه‌شعبه و قبیله‌قبیله گردانیدیم تا یکدیگر را باز شناسید! همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است. در تفسیر این آیه در تفسیر المیزان (جلد ۱۸، ۴۸۸) نکاتی است که جالب توجه است. در این تفسیر با استناد به مفردات راغب، شعب و قبیله را در دو نوع متضاد معرفی کرده است. گاه شعب را بزرگ‌تر از قبیله و بعضاً قبیله را از شعب بزرگ‌تر عنوان کرده است که در مجموع، حاصل سخن به بزرگ‌تر بودن شعب از قبیله انجامیده است. این تفسیر از قول پاره‌ای از مفسران در بحث «ذکر و انثی» نکاتی را مطرح می‌کند که بیش از آنکه جنبه اثباتی داشته باشد جنبه سلبی دارد. به این معنا که خلقت مردم از ذکر و انثی خواه منظور آدم و حوا باشد و یا زن و مرد به طور عام، بیشتر ناظر به این دانسته شده که انسان‌ها یکدیگر را به نسب و قومیت بشناسند تا به

یکدیگر تفاخر نکنند. تفاخر به انساب و تفاخر به پدران و این برای تحذیر از گرایش به اختلافات طبقاتی است (طبرسی، بی تا، ج. ۱۰، ۱۳۸).

#### بحشی روش‌شناختی

به نظر می‌رسد چنانچه استناد به خلقت آدم و آدمیان از آدم و حوا برای اجتناب از تفاخر و برتری هر یک بر دیگری باشد با عبارت لتعارفوا چندان سازگاری ندارد. زیرا اگر قرار باشد انسان‌ها بدانند که خلقت‌شان همگی از آدم و حوا است و این یکسانی را قبول داشته باشند دیگر تعارف چه معنایی خواهد داشت. آنجا که تساوی و یا احساس تساوی است، تلاشی برای تعارف نخواهد بود. اگر مقصود خداوند از بیان این آیه آن بوده است که بشر بداند که دارای پدر و مادری چون آدم و حوا (نسب) است، بهتر بود آن را با «اعلموا» خطاب می‌فرمود. در حالیکه به نظر می‌رسد «لتعارفوا» جمله‌ای اساسی است برای شناسایی اختلاف‌ها و گونه‌گونی افراد در توانمندی‌ها و استعدادها؛ زیرا که اساس معرفت بر همین گونه‌گونی بنا نهاده شده است. البته در تفسیر از قول مفسران دیگر هم چنین آمده است «صرفاً برای این که یکدیگر را بشناسید و امر اجتماعتان و مواصلات و معاملاتتان بهتر انجام گیرد». البته این امر هم امر مطلوبی است. اما به نظر می‌رسد چنانچه برای بیان این آیه جنبه اثباتی در نظر گرفته شود که اساس معرفت، وجود همین اختلاف در جنسیت و قومیت نه فقط به معنای ظاهری آن بلکه به معنای گونه‌گونی در استعدادها و توانمندی‌ها است که اختلاف در ظاهر و انساب را هم در بر می‌گیرد راه برای ارتباط و تعارف مردم از طریق تعامل سازنده و استفاده از یکدیگر به معنای واقعی آن باز می‌شود؛ مبحثی که دغدغه همه افراد بشر در طول تاریخ بوده است و هدف خلقت خداوند از بشر هم شناخت و معرفت ذات مقدس او در درجه اول و تعارف مردم با یکدیگر و تعامل با هم (نه فقط با نام و نسب) در مرحله بعد است که در آیات و روایات، فراوان از آن یاد شده است. علامه طباطبائی این نکته را در ذیل تفسیر آیه در جمله‌ای به شرح زیر بیان کرده که این مقصود را بیشتر تداعی می‌کند که:

اگر فرض شود که مردم همگی یک‌جور و یک‌شکل باشند و نتیجتاً یکدیگر را نشناسند رشته اجتماع از هم می‌گسلد و انسانیت فانی می‌گردد. پس غرض از این که مردم را شعبه‌شعبه و قبیله‌قبیله کرد این بوده، نه اینکه به یکدیگر تفاخر کنند، تفاخر به انساب و تفاخر به پدران و مادران (طباطبائی، ۱۳۸۴، ۴۸۸).

ملاحظه می‌شود که می‌توان نتیجه‌گیری را از فرض یکسانی آفرینش برای جلوگیری از گسست اجتماع و فنای انسانیت پذیرفت. اما نتیجه‌گیری از تفاوت‌ها صرفاً برای جلوگیری از عدم تفاخر خیلی کارساز نیست. البته در این جا می‌توان «مِن» را به معنای «مِن بیانیه» گرفت که ای مردم ما شما را از زن و مرد آفریدیم تا یکدیگر را در این گوناگونی بشناسید. معنی این گوناگونی خود مایه معرفت و غور در آن برای ارتقاء سطح معرفت است. در همان زمان خود آدم و حوا، قابیل و هابیل با علم به اینکه پدر و مادر خود را می‌شناختند با یکدیگر نساختند و به تعارف یکدیگر پرداختند و اصل گونه‌گونگی و تفاوت را در ظاهر و عمل نپذیرفتند به گونه‌ای که قابیل بر هابیل حسادت ورزید و او را کشت. در حالیکه در آن زمان بحث اختلاف نژاد و وجود شعب و قبایل گوناگون مطرح نبود. بودن خلقت از زن و مرد و تعارف یعنی شناخت تفاوت‌های ذاتی و استعدادی یکدیگر برای تمشیت امور و انجام تعاملات و معاملات، و این یعنی معرفت که هر چه بیشتر در آن فرو روی عمق معرفت بیشتر می‌شود و جامعه به صورت اثباتی درگیر تعامل خواهد گردید.

اینک با توجه به آنچه آمد می‌توان از این آیه برداشت‌های رویکردی و روشی در تحقیق داشت، زیرا که تحقیق بدون داشتن پیش‌فرض و رویکرد امکان ندارد. اینک توضیح بیشتر درباره این آیه:

یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ: خطاب به کل مردم است و شاید از باب تغلیب، فرزندان بلافصل آدم را هم در بر گیرد و شروع جمله با «یا» نشانگر هشدار و توجه به امری محقق است و این اشاره به یکی از پایه‌های هستی‌شناختی از باب ثبوتی آن دارد و بیانگر آن است که ما چنین آفریدیم شما را. یکی از لازمه‌های معرفت تعلیم است و خدا از باب تعلیم یا از باب تذکر به بزرگ‌ترین قدرت خود یعنی خلقت انسان تصریح می‌کند. خدا با بیانی قاطع، «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ» بر حقیقت «إِنَّا» تاکید دارد و هستی‌شناسی را از جانب هستی‌آفرین به معنای امری واقعی و ثبوتی می‌داند و جای هیچ گونه تفسیر و تأویلی برای آن باقی نمی‌گذارد. به عبارت دیگر گفتن «إِنَّا» از جانب خدا و انتساب خلقت «خَلَقْنَا» به خود به انسان تفهیم می‌کند که «ما» شما را آفریدیم؛ شما خودبنیاد نیستید، شما مخلوقید و در این مخلوق بودن محتاج و نیازمندید زیرا که مخلوق بدون هیچ گونه تردید، چه در وجود و چه در بقا (ابراهیمی دینانی، ۱۳۶۵)، به خالق نیازمند است.

در اینجا چند نکته روشی و یا رویکردی مطرح می‌شود. **اول**، به شهود قبل از تجربه اصطلاحی و یا آزمایشگاهی و میدانی اشاره دارد و آن شهود همه مردم بالسویه است نسبت به وجود خلق خدا از مرد و زن، قبائل و ملت‌ها که این اموری هستی‌شناسانه و ثبوتی‌اند و نیاز به اثبات و برهان ندارند. **دوم**، به پدیده بودن انسان تصریح دارد و اینکه او خودبنیاد نیست و آفریده خداست. **سوم**، به نقش فاعل و تأثیر او در پدیدارها تأکید می‌کند که «همانا ما آفریدیم». **چهارم**، چون خدا از ناس به معنای عام آن استفاده و با «کُم» در «خَلَقْنَاكُمْ» خطاب به همه را مؤکد نموده است گذشته و حال و تاریخ و فرهنگ را مدنظر داشته است. **پنجم**، به عمومیت و عدالت به معنای واقعیش توجه داده است و گروهی را بر گروهی ترجیح نداده است به این معنا که مخاطب کل انسان است. **ششم**، معرفت که امری کیفی است را بر کمیت، که امری ظاهری است و همگان آن را می‌بینند و با محاسبه‌ای ساده می‌توانند ترکیباتی از محاسبه را به دست آورند، متکی کرده است. **هفتم** اینکه پژوهش کیفی را بر آموزش کمی موقوف کرده و یا به تعبیر دیگر کیفیت را هدف و غایت کمیت قرار داده است و **هشتم**، مسئله دیگری و دیگران را که امروزه مبحثی جدی در معرفت‌شناسی و جامعه‌شناسی است (نجاتی حسینی، ۱۳۹۰) مورد تأکید قرار داده است. اما ادامه آیه:

«مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ»:

در این فراز از آیه پس از ذکر آفرینش به دو مسئله اساسی اشاره دارد و به گوناگونی و تفاوت در خلقت تصریح می‌کند که همین اختلاف و دگرگونی در جنسیت و قومیت، خود، اساسی برای معرفت است؛ به عبارت دیگر اختلاف و دگرگونی، منشأ و خاستگاه معرفت است و چنانچه نباشد معرفتی تحقق پیدا نمی‌کند. معرفت در سایه وجود همین اختلاف و گونه‌گونی است. بیان زن و مرد در کنار یکدیگر بدون توجه به برتری یکی بر دیگری که در آیات دیگر هم به آن تأکید شده و همواره آن دو به‌طور مساوی مورد توجه‌اند به بحث‌های جدی و پرشوری که امروزه تحت عنوان فمینیسم مطرح می‌شود پایان می‌دهد. به این معنا که در مسیر شناخت و ایجاد معرفت، زن و مرد یکسانند و هیچ تفاوتی با هم ندارند و هر دو در مسیر تعارف هم سوژه‌اند و هم ابژه؛ یعنی هم مرد و هم زن باید به تعارف یکدیگر پردازند و این اختلاف جنسیتی باید اولین موضوع شناخت همه مسائل معرفتی قرار گیرد. به این معنا که مرد و زن هر

دو در طریق کسب معرفت مساویند و اگر چه در خلقت با هم متفاوتند همین تفاوت ابزار نخستین شناخت و معرفت است. این تفاوت هرگز مایه برتری یکی بر دیگری نیست. البته اگر در تاریخ زندگی مسلمانان هم به این اصل توجه نشده است به این معنا است که زندگی مسلمانی با زندگی اسلامی و قرآنی تفاوت بسیار داشته و دارد.

نکته مهم دیگر قومیت است. قبایل و ملت‌ها هر دو می‌توانند موضوع شناخت و معرفت باشند. قوم‌نگاری و قوم‌شناسی که بخش عمده‌ای از بحث‌های کیفی - انتقادی را تشکیل می‌دهد اساس گونه‌ای دیگر از معرفت است که قرآن آن را به رسمیت شناخته است. به تعبیر دیگر جمع، جامعه و اجتماع در سایه گوناگونی و تفاوت قابل شناخت و معرفت است و چنانچه همه قبایل و ملت‌ها یکی یا یکسان بودند باز معرفت اجتماعی امکان نداشت.

«لِتَعَارَفُوا»: تعارف از باب تفاعل به شناخت عمومی افراد و قبایل و ملت‌ها از یکدیگر اشاره دارد و طرفینی است. به این عنوان که اگر در آغاز آیه با قاطعیت بر هستی‌شناسی موجودات اشاره شده است و تعلیم و یا تذکر آن از جانب خداوند به امری ثبوتی اشاره دارد، اما معرفت و تعارف دلالت بر کوشش و تلاش آحاد انسانی دارد و در حوزه اثبات است. در این تعارف که بر اساس خلقت و تفاوت‌های موجود پایه‌ریزی شده است هم به اصل معرفت و چیستی آن اشاره دارد و هم تداوم و بقای زندگی فردی و اجتماعی در سایه وجود همین تفاوت‌ها و گوناگونی‌های معرفت‌شناختی صورت می‌گیرد که باید برای معرفت خود و خدای عالمان کوشش و تلاش کرد. در آیه (قرآن، دیگری خدا می‌فرماید «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» ای ليعرفون، یعنی علت آفرینش برای عبادت یعنی معرفت است و این مؤید همین نظری است که در این آیه به آن اشارت رفت.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که فرق بین علم و معرفت بازشناسی شود. علم ممکن است بدون جد و جهد به دست آید، کسی به انسان تعلیم دهد، از جایی آن را تقلید کند و یا بر اساس قرارداد و وضع، دانشی را کسب نماید. اما معرفت محتاج کوشش است، به ابزار شناخت و معرفت نیاز دارد و رویکرد اساسی می‌طلبد؛ معرفت برای چه و تا کجا، باز قابل توجه است زیرا نقطه آغاز و انجام می‌خواهد و هدفمندی معرفت از نکات بارزی است که باید به آن توجه کرد. شاید هبوط آدم از بهشت پس از آنکه از خدا آموخته بود که نباید به شجره منهبه



نزدیک شود و شد (قرآن، بقره، ۳۵)، حاکی از تفاوت بین علم و معرفت باشد که علم را به سادگی انسان می‌آموزد؛ اما چون خود در راه کسب آن زحمت نکشیده و تلاش ننموده است به سادگی آن را از دست می‌دهد. عرفان در این مورد مقامی والاتر از علم دارد. دانشجو می‌آموزد اما خود باید آموخته‌ها را بیازماید تا برایش یقینی شود.

نکته دیگری که قابل توجه است مطلقیت و نسیت است. در بخش اول آیه، خدا به امور مطلق اشاره می‌کند. اینکه ما شما را از زن و مرد آفریدیم و شعبه‌شعبه و قبیله‌قبیله گردانیدیم اموری نسبی نیستند؛ واقعی و یقینی‌اند؛ اما معرفت ما به آنها اموری نسبی‌اند. ما هر اندازه تلاش کنیم بیشتر آنها را می‌شناسیم؛ ضمن اینکه شناخت و معرفت ما متأثر از زمینه‌های فکری، فرهنگی و تاریخی ماست و وابسته به قوم و قبیله‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم.

همچنین، کسی که به دنبال معرفت است می‌داند که بدون پیش‌فرض، معرفت کسب نمی‌شود و شاید اولین تعلیمات خدا پایه‌های این پیش‌فرض‌اند. نحله‌های گوناگون معرفتی در عصر حاضر خود مبین این مسئله است. در اینجا هم خدا با توجه که به اینکه خود آغازگر بحث است از خلقت و آفرینش خود با قاطعیت سخن می‌گوید و گوناگونی آفرینش خود را تعلیم و یا تذکر می‌دهد، که البته این تذکار با شهودی که ما می‌کنیم مطابق است و نیازی به تحقیق ندارد. بنابراین در این مسیر هم به اثبات‌گرایی مصطلح توجه کرده و هم به راه‌های مختلف و روش‌های کیفی در این معرفت عنایت داشته است. به بیان دیگر برای آنکه مردم یکدیگر را بشناسند و معرفت حاصل کنند مجاز و مختارند از انواع روش‌ها و ابزارها بهره گیرند. شهود در آغاز کار (اثبات‌گرایی)، و تجربه و آزمایش و استفاده از نحله‌های گوناگون برای معرفت (رویکردهای مختلف کیفی) در ادامه است. این مطلب تأکید می‌کند که معرفت‌شناسی بر هستی‌شناسی و اثبات بر ثبوت تکیه دارد (فدائی، ۱۳۹۵) و این اصلی فلسفی است که «ثبوت شئی لثبوتی فرع لوجود المثبت له» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۶۵) و جهت هم کاملاً مشخص و شیوه کار هم روشن شده است که در ادامه می‌آید.

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ»: این فراز از آیه اشاره به اخلاق و ارزش‌های اخلاقی دارد. بدیهی است که اغلب اتفاقات ناگوار در سطح اجتماعی و موانع رواج و یا ترویج علم به خاطر عدم شناخت افراد از یکدیگر است. اگر ظلم و ستمی هم اتفاق می‌افتد و اگر تبعیضی و

برتری‌جویی هم از جانب عده‌ای صورت می‌گیرد باز به خاطر عدم تعارف افراد از استعداد و توانایی خویش و نیز از موقعیت یکدیگر است. وقتی انسان‌ها ندانند که کرامت ذاتی دارند (قرآن، حجرات، ۱۸؛ فدائی، ۱۳۹۴) و ندانند که همه بهره‌هایی که دیگران از خلقت دارند آن‌ها هم به نوعی دیگر دارند تن به ذلت و خواری می‌دهند و ظلم و ستم اتفاق می‌افتد. فمینیسم ناشی از عدم تعارف به اصل برابری زن و مرد در آفرینش با استعدادهای متفاوت است و استبداد و استعمار اقوامی توسط اقوام دیگر برای آن است که اصل تعارف در بین دو قوم ظالم و مظلوم رعایت نشده و مغفول مانده است. اینکه خدا می‌فرماید تقوا باعث برتری انسان‌ها است و نه چیز دیگر و تقوا منسوب به خداست نشانگر بی‌طرفی صرف، در عین داشتن نظر و عقیده است و این عین اخلاق در تحقیق و اجرا است.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله با بیان پاره‌ای از مهمترین ویژگی‌های نحله‌های گوناگون روش‌شناختی برای درک واقعیت و رسیدن به معرفت، مطرح شد که قرآن به‌عنوان یک کتاب معرفت‌بنیان، اصولاً به رویکردهای اساسی فکری بشر توجه دارد. رویکردی ناظر بر آغاز و انجام که هم آغاز معلوم است و هم غایت، یعنی تقوای الهی در کارها؛ زیرا که ما از خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم (قرآن، بقره، ۱۵۶). در عین حال به جنبه‌های انسانی هم توجه دارد و به عبارتی به کمیت و کیفیت عنایت می‌کند و با ذکر خلقت زن و مرد و قبایل و ملت‌ها (کمیت) معرفت (کیفیت) به آن‌ها را توصیه می‌کند. بدیهی است شناخت ملیت و قومیت جز از طریق پژوهش‌های کیفی‌محور امکان ندارد. معرفت‌ها در عین اینکه ارزش‌مدارند اما باید توأم با بی‌نظری و عدم تعصب باشند. به عبارت روشن‌تر زمانی معرفت واقعی تحقق پیدا می‌کند که تقوا وجود داشته باشد، تقوا اگر جز به خاطر خدا باشد قطعاً رنگ و سومی می‌گیرد و جهت پیدا می‌کند و مسیر را از بستر واقعی که جهان‌شناخت درست است دور می‌کند. بدیهی است برای شناخت و معرفت ابزارهایی لازم است که علاوه بر چشم و گوش و قلب که خداوند در آیات دیگر بیان کرده است دقت و امعان نظر بسیار مهم و ارزشمند است. خدا می‌فرماید: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (انعام، ۱۱) بگردید در زمین و بنگرید که سرانجام کار

تکذیب کنندگان چه بود. «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» (یونس، ۱۴) و شما را جانشینان در زمین قرار دادیم تا ببینیم چه می‌کنید.

بنابراین اموری که در جهان به تجربه درمی‌آیند و هر کسی به محض مشاهده و با کوچک‌ترین توجه به آن علم پیدا می‌کند اموری ثبوتی‌اند و نیاز به برهان ندارد و به عنوان پیش فرض برای انجام هر گونه پژوهشی ضروری است. انسان باید بداند که معرفت او در گروهی تلاش بیشتری است که باید با استفاده از ابزارهای گوناگون مورد توجه قرار دهد. اینکه بدانیم، با اینکه معرفت داشته باشیم بسیار متفاوت است به عنوان مثال، صرف دانستن خلقت زن و مرد و اقوام و ملل اگر چه همه به آن علم دارند ولی میزان و کیفیت معرفت به آن بسیار مهم است. نام‌گذاری و طبقه‌بندی آنها آغاز شناخت آنان است (فدائی، ۱۳۹۴). کسب معرفت آن نیازمند تلاش و کوشش است. برای رسیدن به معرفت هم جهت‌گیری و هم ارزش‌محوری و غایت‌مداری مهم است که باید دید برای چه باید آن‌ها را شناخت. البته به این نکته هم باید توجه داشت که در فرهنگ ما در بسیاری از موارد علم و معرفت به جای هم به کار می‌روند و مقتضای کلام تفاوت آنها را معین می‌کند.

نکته دیگر این که علم به امور واقعی اعم از طبیعت و انسان علم محسوب می‌شود و برای گسترش و تعمیق آن هم باید به ابزار مناسب دست یافت و این مقوله‌ای است که قرآن از آن به سلطان تعبیر می‌کند که «ای جن و انس اگر بخواهید از دروازه‌های آسمان و زمین عبور کنید هرگز نخواهید توانست جز اینکه ابزار (سلطان) فراهم کنید» (قرآن، الرحمن، ۳۳). اما معرفت، خاص مسائل انسانی است و ابزار این معرفت غیر از ابزار علوم طبیعی است. البته پیوندی هم بین علوم طبیعی و علوم انسانی هست. همچنانکه در این آیه هم ملاحظه می‌شود که خلقت و آفرینش زن و مرد و قرار دادن قبائل و شعوب زمینه و مقدمه‌ای برای معرفت است. تحقیق در علوم طبیعی هم می‌تواند مقدمه‌ای برای معرفت انسان به خدا باشد.

پس این گونه‌گونی در خلقت بشر از نظر جنسیت و نیز قومیت نه فقط برای جلوگیری از تفاخر بر یکدیگر که مقدمه ستم کردن افراد و قبایل بر هم است؛ بلکه برای شناخت از امکانات و استعدادهای بالقوه و بالفعل آنهاست که چنانچه تحقق یابد خود ریشه تفاخر بر انساب را خشک می‌کند. زیرا همه خواهند دانست که همه افراد در خلقت مساویند ولی در داشتن

توانایی‌ها با هم متفاوت و چنانچه این توانایی‌ها شناخته و به کار گرفته شوند معرفت حاصل و زندگی سالم و توأم با عدالت خواهد شد. خدا هر فرد و یا گروهی را از جنبه‌هایی بر دیگری برتری داده است («بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (نساء، ۳۴)) تا با استخدام آنها زندگی بشر متکامل شود. برخلاف پاره‌ای از مکاتب شناختی و معرفتی دنیا که با بزرگ کردن یک جنبه از جنبه‌های نظری و ذاتی بشر و مغفول گذاشتن بقیه آن‌ها یک جنبه‌نگری می‌کنند، خداوند با بیان واقعیت‌ها می‌خواهد که بشر به ریزه کاری‌هایی که در خلقت او است واقف شود و با تبیین مسیر آفرینش و با عنایت به فرهنگ و هویت خود، برای درک توانایی‌های خویش و دیگران بکوشد. تساوی در عین تفاوت چه در جنسیت و یا قومیت به معنای ورود به عرصه شناخت و معرفت انسان‌ها از یکدیگر است تا با پرهیز از هر گونه افراط و تفریط و با تقوای کامل علمی و با بهره‌گیری از استعدادها برای خلیفه بودن در زمین آماده شوند و این اساس هر تحقیق و پژوهش در جنبه‌های کمی و کیفی است.

## منابع

قرآن مجید

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۶۵). قواعد کلی در فلسفه اسلامی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- تردینیک، لوک (۱۳۹۵). بسترهای اطلاعات دیجیتال؛ رهیافت‌های نظری برای فهم اطلاعات دیجیتال. ترجمه علی فارسی‌نژاد. تهران: چاپار؛ نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور.
- حاجی‌حیدری، حامد و ملاعباسی، محمد (۱۳۸۹-۱۳۹۰). کاوش نظری در کرسی‌های آزاد اندیشی. راهبرد و فرهنگ، ۳(۱۲ و ۱۳)، ۶۱-۸۵.
- حقی، سیدعلی (۱۳۸۷). جستارهایی در فلسفه علم. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- رشاد، علی‌اکبر. (۱۳۸۹-۱۳۹۰). درباره فلسفه فرهنگ. راهبرد فرهنگ، ۳(۱۳-۱۴)، ۸-۱۶.
- رورتی، ریچارد (۱۳۸۹). فلسفه و آیین طبیعت. ترجمه مرتضی نوری. تهران: مرکز.
- سجادیه، نرگس و باقری، خسرو (۱۳۹۱). تبارشناسی فوکویی؛ پیش‌فرض‌ها، اهداف و پژوهش تربیتی. مجله روانشناسی و علوم تربیتی، ۴۲(۱)، ۸۵-۱۰۲.
- شرت، ایون (۱۳۸۷). فلسفه علوم اجتماعی فارم‌ای: هرمنوتیک، تبارشناسی و نظریه انتقادی از یونان باستان تا قرن بیست و یکم. ترجمه هادی خلیلی. تهران: نی.

- صفایی مقدم، مسعود (۱۳۸۹-۱۳۹۰). مطالعه تحلیلی نهضت معنویت‌گرایی و ارائه رویکردی برای آموزش عالی معنویت‌گرا، رویکردی اخلاق بنیان. راهبرد فرهنگ، ۱۳-۱۴ (۳-۴)، ۸۷-۱۱۰.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۲). ترجمه تفسیر المیزان. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج. ۱۸.
- طبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن (بی تا). مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن. به تعلیق هاشم رسولی محلاتی. تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۹-۱۰.
- فدائی، غلامرضا (۱۳۹۴). مقدمه‌ای بر هویت علم اطلاعات و دانش‌شناسی. تهران: چاپار؛ نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور.
- فدائی، غلامرضا (۱۳۹۵). جستارهایی در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی. تهران: امیرکبیر.
- فضائلی، احمد (۱۳۸۹-۱۳۹۰). گامی برای بهره‌گیری از محتوای دین اسلام در پژوهش دینداری. راهبرد فرهنگ، ۳ و ۴ (۱۲-۱۳)، ۴۱-۶۰.
- مالپاس، سایمون (۱۳۸۸). ژان فرانسوا لیوتار. ترجمه بهرننگ پورحسینی. تهران: مرکز.
- مجتهد شبستری، محمد (۱۳۸۱). هرمنوتیک کتاب و سنت. چاپ پنجم، تهران: طرح نو.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۰). روش تحقیق کیفی: ضد روش. تهران: جامعه‌شناسان.
- نجاتی حسینی، سید محمود (۱۳۹۰). نسبت خود و دیگری در گفتمان شیعی. راهبرد فرهنگ، ۴ (۱۴-۱۵)، ۷-۳۹.
- نگاه معاصر (۱۳۸۱). سیری در سپهر جان؛ مقالات و مقولاتی در معنویت. ترجمه مصطفی ملکیان. تهران: نشر نگاه معاصر.

## References

- Robins L. N. (1966). *Deviant Children Grown Up: A Sociological and Psychiatric Study of Sociopathic Personality*. Baltimore, MD: Williams & Wilkins.

به این مقاله این گونه استناد کنید:

- فدائی، غلامرضا (۱۳۹۵). اختلاف و گونه‌گونگی، مبنای معرفت (جنسیت و قومیت - معرفت و اخلاق). تحقیقات اطلاع‌رسانی و کتابخانه‌های عمومی، ۲۲ (۴)، ۵۱۷-۵۲۷.

## Variety and Difference as a Foundation of Episteme

Gholamreza Fadaie

Professor, Dept. of KIS, University of Tehran  
ghfadaie@ut.ac.ir

Received: 12th January 2017; Accepted: 26th February 2017



### Abstract

**Purpose:** A comparative study has been developed for the root of epistemology between positivism and Quranic principles.

**Methodology:** I used Documentary research method with critical approach to appraise existing epistemic claims and render an alternative view.

**Findings:** The author finds that some most important challenges in positivism such as pure empiricism, feminism, cultural and historical dilemma, and ethical points are answered in Quran.

**Originality/Value:** the article is original because of taking epistemic approaches from Quran. With this stand point, each observation belongs to the rigid reality world and these realities are presumption of each research. Besides, varieties (difference) created by God in the world as races, folks, nations and ethnic groups are the base of episteme.

**Keywords:** Methodology, Positivism, Postmodernism, Qualitative and quantitative approaches.